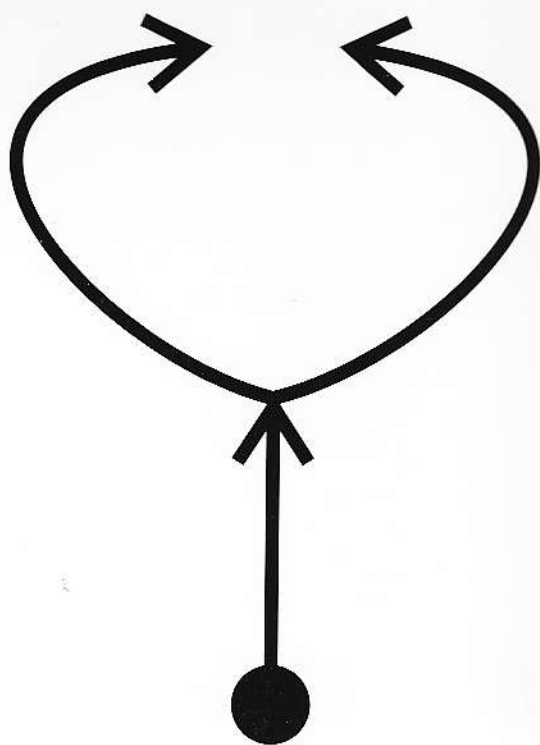


کشف انرژی اورگن
فونکسیون اورگاسم
روانشناسی در عمق



دکتر ویلهلم رایش
ترجمه دکتر استپان سیمونیان

کشف انرژی اورگن فونکسیون اورگاسم روانشناسی در عمق

نوشته دکتر ویلهلم رایش

ترجمه

دکتر استپان سیمونیان
و آندرانیک رئیسان



کتابفروشی ایران

فونکسیون اورگاسم، کشف انرژی اورگن
نوشتۀ دکتر ویلهلم رایش
ترجمۀ دکتر استپان سیمونیان و آندرانیک رئیسان

The Function of the Orgasm by Wilhelm Reich
Translated into Persian by Stephan Simonian
and Andranik Reysan

Copyright © 1973 by Mary Boyd Higgins as Trustee of the
Wilhelm Reich Infant Trust Fund. *Die Entdeckung des Orgons,*
Erster Teil: Die Function des Orgasmus, Copyright © 1968 by
Mary Boyd Higgins as Trustee of the Wilhelm Reich Infant Trust
Fund. Published by Arrangement with Farrar, Straus & Giroux,
inc. All rights reserved

Persian Translation Copyright © 1994 Stephan Simonian

ISBN: 0-936347-38-4

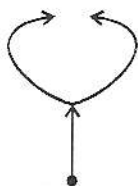
Library of Congress Catalog Card Number: 93-80640

Manufactured in the United States of America

Printed on acid free paper

Published by:
Iranbooks, Inc.
6831 Wisconsin Avenue
Bethesda, Maryland 20815
Telephone 301/986-0079
Facsimile 301/907-8707

عشق، کار و دانش سرچشمه های حیات اند
پس باید فرمانروای آن نیز باشند
ویلhelm رایش



«تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیکن کس را دید جان دستور نیست»
مولوی

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۹	بررسی کلی
۲۶	فصل ۱: زیست شناسی و دانش مسائل جنسی (سکسولوژی) قبل از فروید
۴۸	فصل ۲: پیرچنت
۶۴	فصل ۳: گسستگی ها در روانشناسی و تئوری جنسی
۱۰۲	فصل ۴: تکوین و رشد نظریه اورگاسم
۱۳۷	فصل ۵: توسعه روش تجزیه و تحلیل شخصیت (کاراکتر)
۲۲۰	فصل ۶: تغییر و تحولی نارسا در جهت ادغام علم بیولوژی در رشته روانکاوی
۲۸۳	فصل ۷: راه گشائی به حیطه بیولوژی
۳۳۶	فصل ۸: شخصیت و درمان گیاهی (وجتیتو)
۴۰۹	فصل ۹: از روانکاوی تا تولید حیات (بیوژنی) عمل بیوالکتریکی لذت و اضطراب

مقدمه مترجم

کتاب حاضر یکی از نوشته های دکتر رایش در سال ۱۹۴۰ است. این کتاب مانند سایر تألیفات او نمایانگر سیر تکاملی فکر نویسنده است. این اثر، نتیجه و چکیده تحقیقات و تتبعات قبلی دکتر رایش است که بصورت کتابها و مقالات نوشته و منتشر شده اند. دکتر رایش کتابها و مقالات بسیار دیگری نیز پس از تألیف کتاب حاضر، تألیف و منتشر کرده است.

شاید حق آن بود که ابتدا کتابها و مقالات اولیه او ترجمه و در اختیار خوانندگان و دانشپژوهان فارسی زبان قرار می گرفت تا خواننده بهتر به چگونگی سیر تحول افکار دکتر رایش وقوف یابد. متأسفانه یک چنین کاری متضمن ترجمه کتابها و مقالات بیشمار، کاری است بسیار دشوار و باری است بسیار گران، که نویسنده این سطور فرصت عملی نمودن آن را نداشته است.

در کتاب حاضر، دکتر رایش سعی در توضیح سیر تکاملی افکار خود نموده است. معبذا درک بخش هایی از این کتاب برای غیرمتخصصین و افرادی که به تئوری روانکاوی آشنا نیستند، دشوار خواهد بود. لذا به مقدار توانایی خود، هر جا که ضرور دیدم، برای روشن تر شدن مطلب از طریق افزودن پاورقی به توضیح و تحلیل مطالب کوشیده ام. پاورقی های مترجم در سراسر کتاب با علامت (*) مشخص شده اند. همه تأکیدها در متن کتاب از آن دکتر رایش است. به دلایلی که خود دکتر رایش در این کتاب عنوان کرده است، بسیاری از نظریات و عقاید وی در محافل روانپزشکی آمریکا مورد استقبال قرار نگرفته اند. تنها اثر او که گهگاه در مدارس روانکاوی آمریکا مورد بحث قرار می گیرد، فصلهای اول و دوم کتاب وی درباره تحلیل شخصیت (کاراکتر آنالیز) است.

عدم استقبال از نوشته های دکتر رایش لزوماً نمایانگر نادرستی نظریات او نیست، بلکه می تواند منعکس کننده عدم علاقه و ناتوانی متخصصین این رشته به درک نظرات وی باشد. کتاب حاضر در سال ۱۹۴۰ به رشته تحریر درآمده و بعضی از نظریات دکتر رایش که در آن زمان مردود دانسته می شد، اکنون مقبول واقع شده و رایج گشته است. از اینرو، احتمال می رود در دهه ها و شاید قرنهای آینده، نظریات وی بهتر مفهوم گشته و مورد استقبال واقع گردد. و به قولی: «اگر مقبول باشد به رد خلق مردود نگردد، و اگر مردود باشد به قبول خلق مقبول نگردد.»*

در پایان وظیفه خود می دانم از عزیزان گرانمایه: آقای دکتر فرهنگ مهر و خانم برجوهی دالجریان که متن اولیه کتاب را قبل از انتشار خوانده و نکات ارزشمندی را پیشنهاد کرده اند، و آقای مهندس رئیسان که در ترجمه این کتاب همکاری نموده اند، و همچنین خانم ژولیت رئیسان که ماشین نویسی نسخه های اولیه را برعهده گرفتند، عمیقاً سپاسگزاری نمایم.

دکتر استپان سیمونیان

جولای ۱۹۹۲ - بوستون

* این جمله از فصل آخر کتاب «تذکره الاولیاء» که درباره حلاج است نقل شده است.

بررسی کلی

این کتاب محصول بیست سال کار پزشکی و علمی من بر روی موجود زنده است. در آغاز قصد انتشار این نوشته ها در کار نبود از اینرو ابائی از ثبت آزادانه افکار خود نداشتم. شاید اگر از اول بمنظور انتشار این کتاب را مینویشتم از برای ملاحظات شخصی، مادی و اجتماعی قسمتهائی از آن را حذف میکردم. اکنون که تحقیقات روانشناسی من از حیطة روان فراتر رفتند و به حیطة تن و بدن گسترش یافته است، برای توضیح این جهش تصمیم به تألیف این کتاب گرفتم. بسیاری از افراد از اینکه در آن واحد در زمینه های روانشناسی، جامعه شناسی، فیزیولوژی و بیولوژی فعالیت دارم در شگفت اند؛ عده ای از روانکاوان ترجیح میدهند که من منحصرأ بکار روانکاوی برگردم؛ دوستان سیاستمدار مرا به علوم طبیعی و رفقای زیست شناس مرا به رشته روانشناسی ارجاع میکنند!

موضوع روابط جنسی (سکسوالیته) مشترک بین رشته های مختلف علمی است و دانش پدیده اورگاسم جنسی* در مرکز این پژوهشها قرار دارد که زمینه هائی از روانشناسی را در بر میگیرد. در کمتر زمینه تحقیقی ارتباط علوم مختلف

* اورگاسم: این واژه بمفهوم اوج هیجان جنسی و حالت انزال است. هیجان جنسی حاوی سلسله پدیده هائی است که منشاء فیزیولوژیک (بدنی) و همچنین روانی دارد. این هیجان در اثر تحریکات مکانیکی و روانی و یا هر دو صورت میگیرد. این حالت همراه با تند شدن ضربان نبض و ازدیاد فشار خون، ازدیاد جریان خون به بعضی از اندامها مانند لبها، لاله های گوش، نوک پستانها، آلت تناسلی است. ازدیاد این تحریکات تا بعد و نقطه ای مشخص ناگهان باعث رهائی تنش میشود که با انقباضات عضلات آلت تناسلی و انقباضات عضلات بدن که مشابه با تشنجات عضلانی است مشخص میشود. پس از این حالت، احساس راحتی و آرامش و خواب ایجاد میشود.

اینچنین نمایان است. در عصر ما اکونومی جنسی (اقتصاد جنسی) بصورت یک رشته علمی مستقل با روش تحقیق مختص بخود در آمده است. در اینجا لازم میدانم چگونگی این رشته علمی را توضیح دهم و در ضمن سهمی را که در معرفی و مرتبط ساختن این علم با علوم دیگر داشته ام بیان کنم، و پاسخی هم به شایعات بی اساس در مورد فعالیت‌های علمی خودم داده باشم.

اکونومی جنسی* (Sex economy) از بطن روانکاوی (پسیکو آنالیز) که بانی آن فروید بود در سالهای بین ۱۹۱۹ - ۱۹۲۳ متولد شد و رشد کرد. جدائی اساسی آن از روانکاوی در حدود سالهای ۱۹۲۸ اتفاق افتاد. شش سال بعد در ۱۹۳۴ من بطور رسمی از جامعه روانکاوی بین المللی کناره گرفتم.

قسمتهائی از کتاب حاضر در واقع گزارش رویدادها و حوادث آن دوره است. بخشهای مختلف این کتاب توضیح چگونگی تکوین این تئوری در جریان پرسش و یا پاسخهایی که پیش آمده است میباشد. این تئوری زائیده فکر علمی و منطقی است که من خود را عامل آن میدانم. در این کار علمی کوشیده ام جانب صداقت را رعایت کرده و از هر نوع تحریف و ملاحظه کاری پرهیز کنم.

تقریر تجربیات و کارهای علمی در سالهای جوانی مزایائی مختص بخود را دارد. برخی از تصورات فریبنده که شخص در سنین جوانی به آنها معتقد است، از جمله باور به آمادگی مردم برای قبول عقاید انقلابی، به شخص امکان میدهد که در نوآوریهای خود پایدار مانده و در مقابل وسوسه های سازشکارانه مقاومت نماید و به منظور خوش آمد دیگران از معتقدات خود سر باز نزند. وسوسه انکار

* اکونومی جنسی (اقتصاد جنسی): دکتر رایش این واژه را به منظور بیان جریان نیروی جنسی در بدن و تأثیر آن در روان و عوارض رکود و انسداد آن و خلاصه آنچه که مربوط به جریان طبیعی انرژی جنسی است بکار برده. علم اقتصادمالی (اکونومی) نیز از گردش مناسب و صحیح ذخائر و نیروهای مادی صحبت میکند که در حیات و پیشرفت یک کشور نقش اساسی دارد. تشبیه این دو مفهوم به یکدیگر یادآور تئوریهای مزدک است.

ریشه جنسی بسیاری از امراض در تحقیقات «اکونومی جنسی» قویتر از این وسوسه در رشته روانکاوی است. از اینرو با کوشش و پایداری توانستم همکارانم را به قبول نام اکونومی جنسی متقاعد نمایم. اکونومی جنسی علم جدیدی است که در مورد انرژی روانی و بدنی تحقیق و بحث میکند. بنظر عده زیادی، عنوان تمایلات جنسی (سکسوالیته) فی نفسه زننده است و بنابراین صرف نظر کردن از آن خصوصاً تحت فشارهای اجتماعی بسیار ساده است. بدون شک، پیش از آنکه این علم موقعیت شایسته خود را بدست آورد لازم است چندین نسل درباره آن بطور جدی از نظر علمی مطالعه و پژوهش کنند. بهرحال مساله زندگی و مرگ و امور وابسته به آنها لزوم فهم و تبصر در فرایند جنسی، فارغ از قید و بندهای اجتماعی را بما تحمیل خواهد کرد. یک مثال آن مسئله سرطان و دیگری آفتهای روانی است که به ایجاد دیکتاتوری در جامعه منجر میگردد.

اکونومی جنسی یک رشته علمی و طبیعی است و از بحث علمی درباره موضوعات جنسی شرمنده نیست و کسانی را که از ترس بدنام شدن از مباحثه درباره مسائل جنسی احتراز میکنند در خود نمیپذیرد. واژه و جوتو تراپی (Vegetotherapy) به تکنیک درمانی بر مبنای اکونومی جنسی تلقی میشود. اورگاسمو تراپی (Orgasmo-therapy) واژه صحیحتری است ولی برای دانشجوی جوان این رشته مشکلاتی از نظر اجتماعی ایجاد میکند. چاره ای نیست، هرگاه از ریشه تمناهای طبیعی انسان صحبت کنیم با تمسخر و استهزای آنان روبرو میشویم.

در دهه های آینده امکان تفرقه در مکتب اکونومی جنسی وجود دارد. تفرقه بدو گروه متخاصم، یک گروه معتقد به این خواهند بود که طرز کار و عمل جنسی و مجامعت تابع و ثانوی به کار و عمل زندگی است و نتیجتاً امری مهم محسوب نمیشود، گروه دوم به نبردی شدید و ریشه ای در مورد بنیادی بودن مسائل جنسی در الگوهای رفتاری انسان بر خواهند خواست. در این مجادله ممکن است ماهیت اساسی فرایند زندگی و فرایند جنسی کاملاً مخدوش شود. خود

منهم ممکن است به انکار عقاید خود که در سالهای جوانی مبارزه به آنها باوری بی غل و غش داشتم دست زنم. هیچ دلیلی مبنی بر اینکه دنیای فاشیستی کار مشکل ما را به نابودی تهدید نکند موجود نیست. امکان این نابودی بدست روانپزشکان واپس گرا و معتقد به وراثت و بوروکراتهای حزبی عملی خواهد شد. دوستانی که به تهمتهای روزنامه های فاشیستی در نروژ بر علیه اکونومی جنسی آگاهی دارند منظور مرا بخوبی میفهمند. بنابراین قبل از اینکه خود من نیز تحت فشار شرایط اجتماعی، طرز فکر خود را تغییر دهم و با توسل به شهرت خود مانع از تحقیق محققین جوان در راه کشف واقعیات گردم، بدون اتلاف وقت لازم میدانم که به تشریح و چاپ نظریه خود راجع به اکونومی جنسی اقدام کنم.

تئوری اکونومی جنسی را میتوان در چند جمله خلاصه کرد. سلامتی روانی بقدرت و توانائی اورگاستیک شخص وابسته است، یعنی به درجه قابلیت شخص در تسلیم به اوج هیجان مجامعت. این بنوبه خود به سلامت شخصیت آدمی در قابلیت قبول عشق متکی است. ناخوشی روانی نتیجه بی نظمی در قابلیت طبیعی انسان در دوست داشتن و عشق ورزیدن است و در ناتوانی اورگاستیک که اکثریت مردم به آن مبتلا هستند. انسداد نیروی طبیعی، منبع اعمال و رفتار نامعقول است. شرط اساسی برای علاج ناهنجاریهای روانی برقرار کردن مجدد قابلیت طبیعی عشق ورزیدن است که به شرایط اجتماعی و روانی بستگی دارد.

بیماریهای روانی نتیجه هرج و مرج جنسی در جامعه است. برای هزاران سال این هرج و مرج بمنظور مطیع ساختن انسان بشرایط متداول زندگی بکار گرفته شده. همچنین این هرج و مرج بمنظور ذهنی کردن شرایط اجتماعی که بر اساس اتوریت و ماشینی بنا دارد و تثبیت و ممبرور کردن آن در روان افراد بکار گرفته شده. این بنوبه خود به ناتوانی انسان برای زندگی مستقل و به بی اعتمادی او بخود منجر گشته است.

نیروهای حیاتی در شرایط طبیعی تابع نظم مربوط بخود است و نمیتوان آنها مقید بقواعد اجتماعی که محصول فکر آدمی در برقراری قواعد اجبار است نمود.

قواعد اجباری اجتماعی نماینگر انگیزه های ضدانسانی و مخرب است. اعمال ناهنجار و مخرب نمایشگر انگیزه های غیرطبیعی (انگیزه های ثانوی) است. این انگیزه های ثانوی که بعلت سرکوب تمایلات جنسی طبیعی بوجود میآیند، جانشین انگیزه های طبیعی (انگیزه های اولیه) زندگی میگردند. انگیزه های ثانوی با انگیزه های طبیعی و خواستههای طبیعی جنسی در تضادند افرادی که به زندگی و عشق ورزی جنسی نظری خصمانه نشان میدهند از شادی و لذت ترس دارند. این ترس بنوبه خود باعث ایجاد حالت دفاعی و نتیجتاً ایجاد خشکی و انقباضات عضلانی میگردد. اضطراب از لذت و شادی پایه و اساس نظریه های منفی و ضد زندگی است که بنوبه خود زمینه ایجاد دیکتاتوری را فراهم مینماید. هسته مرکزی این اندیشه ها، واهمه از استقلال و آزادی در زندگی است. این واهمه مهمترین عاملی است که یک شخص یا یک گروه برای تسلط به اکثریت مردم مورد استفاده قرار میدهد.

ساختار روانی انسان معاصر که فرهنگ پدرشاهی شش هزار ساله را بدوش میکشد، خود را در مقابل طبیعت درونی و مصیبت های اجتماعی برونی با زره پوشانده است. این زره شخصیتی مبنای تنهائی، بیچارگی، اشتیاق به استبداد، ترس از مسئولیت، دل بستگی به موهومات، بیچارگی جنسی، یاغی گری های بی نتیجه و همچنین تسلیم و تحمل ناسالم مصائب را بدنبال دارد. با اتخاذ این روش انسان خود را نسبت به نیروی زندگی که در درون اوست بیگانه و دشمن کرده است. ریشه این بیگانگی، اجتماعی و اقتصادی است. علائم این بیگانگی در دوره های قبل از پدرشاهی دیده نمیشود.

از دوره های بوجود آمدن پدرشاهی، تنفر از اجباری بودن وظیفه جانشین لذت طبیعی کار و فعالیت شده است. افراد متوسط به توده هائی از مردم با واهمه از زندگی و ناتوان تبدیل شده اند. این توده های ناراضی و ناسالم نه تنها دیکتاتوری را بنیان میگذارند بلکه بهانه ای بدست دیکتاتورها میدهند که علت وجود خود را با اشاره به بی مسئولیتی و رفتار بچگانه آنها توجیه نمایند. فاجعه

های بین المللی که اکنون ما شاهد آن هستیم نتیجه این بیگانگی از زندگی و حیات است.

ساختار روانی توده های مردم که کورکورانه از دیکتاتور پیروی میکنند در خانواده هائی مملو از عشق طبیعی والدین به فرزندان شکل نمیگیرد بلکه در خانواده هائی ریشه میگیرد که بصورت استبدادی اداره میشوند. سرکوب کردن تمایلات جنسی در کودکان و نوبالغین مهمترین وسیله بوجود آوردن این فرمان برداری است.

طبیعت و فرهنگ، اخلاق و غریزه، سکسوالیته و موفقیت در کار و زندگی، در نتیجه شکاف در ساختار روانی انسان منافی یکدیگر شده اند. وحدت و هماهنگی آنها که بشر آنها از عهد قدیم آرزو کرده از بین رفته است و تا هنگامی که بشر احتیاج طبیعی و بیولوژیکی رضایت جنسی را تقبیح میکند این وحدت بصورت خواب و خیالی باقی خواهد ماند. همچنین دمکراسی و آزادی واقعی که بر حس مسئولیت و وجدان استوار است تا عملی شدن این احتیاج سرابی خواهد بود، مردم بی اراده و سرسپرده خواهند ماند و تخریب حیات توسط تعالیم اجباری و سازمانهای آن و جنگ ادامه خواهد یافت.

در رشته روان درمانی (Psychotherapy) روش تجزیه و تحلیل شخصیت و درمان از طریق سیستم اعصاب غیرارادی (وجتوتراپی) را پایه گذاری کردم. اساس این رشته برقرار کردن مجدد تحرک روانی - بیولوژیکی* توسط انحلال و تجزیه شخصیت (کاراکتر) ناسالم و انحلال زره بدنی است که بصورت سختی و انقباض ماهیچه ها نمایان میگردد. صحت این تکنیک با کشف ماهیت بیوالکتریکی احساسات جنسی و اضطرابات تأیید شده است. تمایلات جنسی (سکسوالیته) و اضطراب هر دو از ماهیت واحدی سرچشمه میگیرند که در جهت

* Bio-psychic mobility

مخالف یکدیگر عمل میکنند، اولی در جهت فراهم آوردن لذت و انبساط و دومی در جهت اضطراب و انقباض.

فرمول اورگاسم که هدایت کننده سیر تحقیقی اکونومی جنسی است بصورت

زیر میباشد:



این فرمول بصورت فرمول عملکرد موجود زنده قبول گشته و سپس به تحقیق در مورد پدیدآئی حیات از مواد بیجان و آزمایش در مورد انرژی بایون و سرانجام به کشف تشعشعات اورگون (Orgone) انجامید. تحقیق در رشته احساسات و روابط جنسی و بایون راهی تازه در جهت حل مسئله سرطان و بعضی بیماری های دیگر که مربوط به عملکرد اعصاب خودکار است، گشود.*

* بایون و اورگون: سیر تکاملی تحقیقات دکتر رایش او را به این اصل متقاعد کرد که نیروی مخصوصی در موجود زنده در کار است که باعث فعالیتهای حیاتی او میباشد. او مدعی کشف کیسه های مخصوصی در درون سلولها بود که دارای ضربانی منظم هستند و محتوی نیروی حیات میباشند. او این کیسه های محتوی انرژی را بایون (Bion) نامید. در سال ۱۹۳۹ دکتر رایش برای اولین بار مشاهدات خود را مبنی بر وجود انرژی مخصوص در محیط زیست بنام اورگون بقلم آورد. این انرژی از نقطه نظر دکتر رایش انرژی کپکشانی است که ما را محیط نموده و کیسه های بایون حاوی این انرژی میباشند. این مشاهدات و برداشتها تا بحال توسط فیزیکدانان و دانشمندان علوم تکرار نشده و از نقطه نظر دانش امروزی مطرود مانده است.

ریشه اولیه بسیاری از فجایع اجتماعی و بیماریهای ویران کننده را میتوان در آن دانست که انسان تنها حیوانی است که از قانون طبیعی جنسی پیروی نمیکند. مرگ میلیونها نفر در جنگها و اختلال روانی و بدنی محصول مستقیم نفی اجتماعی نیروی زندگی است.

فرایند جنسی همطراز با فرایند انبساط بیولوژیکی و شادی و لذت است که خود سازنده زندگی میباشد.

این عبارت به ظاهر ساده، حاوی نکات و مطالب بسیار دقیق است. این ظاهر ساده رمزی است که بسیاری از مردم در عقاید من مشاهده میکنند. در این کتاب میخواهم توضیح دهم که چگونه و از چه طریق موفق بحل این مسائل که تاکنون پوشیده بوده اند گشته ام. امیدوارم خوانندگان را متقاعد نمایم که در نظرات علمی من هیچگونه سحر و جادویی وجود ندارد و برعکس نظریات من چیزی است که همه بر آن واقفند و در عین حال آنرا ندیده انگاشته اند. این انکار و ناتوانی یافتن ارتباط بین مسائل نتیجه بیگانگی و جدائی مردم از جریان زندگی است.

برای تکمیل تاریخ اکونومی جنسی لازم است که نقش دوستان و همکاران را یادآوری کنم. در محدوده کتاب حاضر مجبور به چشم پوشی از یادآوری و ادای احترام بدست آوردهای آنان هستم، ولی به همه آنهايي که در این راه مبارزه کرده و رنج برده اند اطمینان میدهم که بدون کمک و سعی آنها توسعه کامل اکونومی جنسی میسر نمی شد.

بحث و معرفی اکونومی جنسی در این کتاب با زمینه اجتماعی در اروپا، زمینه ای که منجر به فاجعه جنگ جهانی شد، در تضاد است. پیروزی دیکتاتوری را بعد از جنگ جهانی اول میتوان نتیجه بیماری روانی توده های مردم اروپا دانست که حاضر بقبول هیچگونه سیستم دمکراسی، چه از نظر اجتماعی و یا اقتصادی نبودند. من جز برای مدت کوتاهی در ایالات متحده آمریکا نبوده ام از اینرو نمیتوانم در مورد درستی و یا نادرستی نظریه خود در

مورد این کشور قضاوت نمایم. برای قضاوت درست باید از شرایط زندگی در آمریکا آگاه باشم. ولی شرایطی که من در نظر دارم تنها شرائط خارجی روابط انسانی و شرایط اجتماعی نیست بلکه منظورم ساختار عمیق روانی مرد و زن آمریکایی در جامعه خود میباشد که فهمیدن آن به صرف وقت و تحقیق احتیاج دارد. میتوانم پیش بینی کنم که چاپ انگلیسی این کتاب از جهات مختلف مورد اعتراض و ایراد آمریکائیها واقع خواهد شد. تجربه سالهای متوالی من در اروپا توانائی پیش بینی و تشخیص اهمیت این اعتراضات را بمن داده است و دلیلی نمیبینم که عکس العمل محافل مختلف در آمریکا بطور ریشه ای با اروپا متفاوت باشد بنابراین مایلیم به اعتراضات ممکنه قبلاً پاسخ دهم.

اکونومی جنسی هیچگونه رابطه ای با ایدئولوژی و یا سازمان سیاسی مخصوصی ندارد. اندیشه های سیاسی که گروههای اجتماعی را به طبقات مختلف تقسیم بندی میکند در اکونومی جنسی نقشی ندارد. تغییر شکل و تحریف اجتماعی تمایلات جنسی و واپس زدن و سرکوب کردن آن در کودکان و نوجوانان یک پدیده جهانی است و در مرزهای مالک مختلف متوقف نمیشود.

اکونومی جنسی توسط نمایندگان همه احزاب و گروههای مختلف مورد حمله قرار گرفته است. نشر کتب و نوشته های من توسط کمونیستها از یکسو و فاشیستها از سوی دیگر ممنوع اعلام شده است و مقامات حاکم، پلیس و سوسیالیستها و همچنین لیبرالهای بورژوا از آنها انتقاد کرده اند، ولی از طرف دیگر محتویات نوشته های من مورد تصدیق و احترام طبقات مختلف مردم واقع شده و تفسیر عمل اورگاسم خصوصاً در گروههای مختلف علمی و فرهنگی با نظری مثبت پذیرفته شده است.

واپس زدن و کتمان جنسی، خشکی و انعطاف ناپذیری بیولوژیکی، اخلاقیات خشک و خشن و زجرکشیدن، محدود به گروه یا طبقه خاص جامعه نیست. روحانیونی را میشناسم که فرق بین روابط جنسی طبیعی و غیرطبیعی را داوطلبانه اذعان کرده و نظریه های علمی برابری و یکسان بودن قوانین الهی را

با قوانین طبیعی قبول کرده اند. همچنین روحانیونی را میشناسم که تفسیر و حلاجی و شناسائی سکسوالیته را در نوجوانان و خردسالان تهدیدی برای خود و برای کلیسا تلقی میکنند و در نتیجه به سختی با آن مبارزه میکنند. از موضوع تحلیل مسائل جنسی، لیبرالیسم بهمان اندازه تهدید شده است که دیکتاتوری پرولتاریا و یا سوسیالیسم. ولی واقعیت امر این است که فقط یک طرز فکر و تنها یک نوع قاعده اجتماعی با حلاجی و روشن شدن عمل زندگی و ادامه حیات تهدید میشود و آن هم رژیم استبدادی و دیکتاتوری است که از طریق کار و اخلاقیات خشک و اجباری مصمم به از بین بردن حالت ظریف و طبیعی و پاکیزه تنظیم خودبخودی نیروی حیات میباشد.

بگذارید موضوع را صادقانه روشن نمایم، استبداد و دیکتاتوری نه تنها در کشورهای دیکتاتوری و حکومتهای مطلقه بلکه در کلیسا و در تشکیلات فرهنگی و دانشگاهی و در مجامع کمونیستی و همچنین دولتهای پارلمانی وجود دارد. این یک تمایل جهانی است که مولود واپس زدگی و کتمان نیروهای حیات میباشد. تعلیم و تربیت به روش آمرانه سنگ بنای روانی توده ها را برای قبول حکومت استبدادی پایه گذاری میکند. اجزاء اصلی آن عبارتند از مرموز جلوه دادن فرایند زندگی، ناتوانی و بیچارگی مادی و اجتماعی، ترس از قبول مسئولیت برای تعیین طریق و هدف زندگی برای خود و در نتیجه طلب امنیتی موهوم از آمر بصورت علنی یا ضمنی. بشر از زمانی دیرین برای رسیدن به دموکراسی واقعی که بر پایه تصمیم گیری مستقل، انسان دوستی، اخلاقیاتی طبیعی و ذاتی و شادی و لذت در کار و عشق قرار دارد کوشیده است. افرادی که در راه برقراری یک چنین دموکراسی میکوشند، نه تنها از فهم زندگی بصورت ذاتی و علمی واهمه ای ندارند بلکه از پیشرفت دانش برای درک مسائل زندگی بصورتی عملی و علمی استفاده میکنند. اکنون در مراکز مختلف علمی و اجتماعی کوششهایی برای برقراری دموکراسی واقعی بجای دموکراسی ظاهری و جعلی کنونی بکار میرود.

در رشته بهداشت روانی مهمترین و نخستین وظیفه جایگزینی هرج و مرج

جنسی و فاحشگی و هزلیات و تصویرهای مبتذل با شادی طبیعی در عشق و زندگی است بنحوی که از حمایت جامعه برخوردار باشد. مفهوم این سخن، تضعیف خانواده و یا اخلاقیات نیست، زیرا که بنیاد خانواده و اخلاقیات مدتهاست که در شرایط فعلی توسط قوانین خشک و اجباری تضعیف شده است. از نظر حرفه ای، ما با وظیفه تفوق بر سستیها و ناهنجاریهای روانی روبرو هستیم که بصورت امراض روانی ظهور میکنند و نتیجه هرج و مرج جنسی اند. برای تبحر و تفوق به آفت روانی لازم است که مرز بین عشق طبیعی میان والدین و کودکان را از اجبار و اضطراب موجود در خانواده جدا نمائیم.

اگر چه من به هیچ دسته مذهبی و سیاسی وابسته نیستم معینا در مورد زندگی اجتماعی نقطه نظرهای بسیار مشخصی دارم که علمی و منطقی است و مخالف عقاید سیاسی و ایدئولوژی های گوناگون و برداشتهای موهوم و مرموز است. تا هنگامیکه سیاستمداران و دیکتاتورهای ناآگاه، از هر نوع آن، عهده دار رهبری توده مردمی هستند که از نظر جنسی بیمارند، به اعتقاد من دنیای ما هرگز روی صلحی پایدار و واقعی را نخواهد دید. وظیفه اساسی سازمانهای اجتماعی، حفاظت از کار و عشق است که همواره متکی به تفکری علمی و منطقی بوده است. دانش، کار و عشق طبیعی منابع زندگی ما هستند و باید زندگی را نیز اداره و رهبری کنند، و مسئولیت برقراری آن نیز بعهده افرادی است که با کار خود در پیشرفت و تولید سهیم هستند.

از ما میپرسند که آیا طرفدار دمکراسی هستیم یا مخالف آن هستیم؟ جواب ما این است که: ما بدون هیچ شک و شبهه و بدون سازش طرفدار دمکراسی هستیم. معینا دمکراسی مورد نظر ما دمکراسی واقعی است. منظور ما تنها نوشته ای بر کاغذ نیست بلکه دمکراسی در زندگی روزمره واقعی مردم است. ما موافق شناسائی عمیق و ریشه ای ایده های دمکراتیک هستیم، چه شعار آن «حکومت مردم بر مردم توسط مردم» و یا «آزادی، برابری و برادری» باشد. ما تنها یک موضوع اساسی را بر آن اضافه میکنیم: موانعی را که در راه شناخت

دمکراسی است از میان بردارید! دمکراسی را به موضوعی زنده تبدیل کنید! تظاهر به دمکراسی نکنید وگرنه فاشیسم در همهٔ جنبه‌ها پیروز خواهد شد! اشاعه بهداشت روانی در میان توده‌های مردم نیاز به تفوق دانش بر جهل؛ تفوق نیروی واقعی و زنده بر هنر نوع حالت انگلی دارد، چه اقتصادی یا فکری و فلسفی. علوم طبیعی اگر جدی تلقی شوند، خود بتنهایی سنگری درمقابل نیروهای مخرب هستند. بدیهی است که هیچ کس به تنهایی دانش لازم برای حفظ و حراست کار و فرایند طبیعی حیات را ندارد. نظریه‌های علمی و منطقی دیکتاتوری را مردود می‌شمارند و خواستار دمکراسی اند.

قدرت اجتماعی که مولود عاطفهٔ ذاتی و احترام متقابل مردم به زندگی و کار باشد شکست ناپذیر است. شرط لازم برای پیدایش این قدرت اجتماعی استقلال و آزادی روانی توده‌های زحمت کش جامعه است؛ جامعه‌ای که قادر به قبول مسئولیت و تصمیم‌گیری منطقی در زندگی باشد. آنچه از بوجود آمدن این قدرت ممانعت میکند، ناهنجاری روانی توده‌هاست که در انواع دیکتاتوری و هرج و مرج‌های سیاسی نمودار میشود. برای فائق آمدن به ناهنجاریهای روانی توده‌ها و تفکر نامعقول آنان در زندگی اجتماعی و برای برقراری سلامت واقعی روانی در مردم، ساختار اجتماعی‌ای لازم است که پیش از همه پریشانی مادی را برطرف و نمو نیروهای حیاتی را در هر یک از افراد خود تأمین نماید. فقط یک چنین ساختار اجتماعی را میتوان دمکراسی واقعی دانست. دمکراسی واقعی امری نیست که از طرف گروهی منتخب و یا حکومتی استبدادی بمردم عرضه شود و یا بر آنان تحمیل گردد. دمکراسی واقعی فرایندی است طولانی و راهی است پیمودنی که در آن تودهٔ مردم با داشتن امنیت قانونی و اجتماعی به تعلیم خود برای زندگی فردی و اجتماعی میکوشند، زندگی‌ای مملو از حیات که بی وقفه پیش میرود و توسعه مییابد. از اینرو دمکراسی واقعی بهیچوجه حالت به اتمام رسیدهٔ رشد جامعه، شبیه به پیرمردی که از گذشتهٔ غرورآمیز و دلاوریهای خود راضی و خوشحال باشد، نیست. بلکه برعکس، این یک روند لاینقطع رشد و نمو است که

دائماً با ایده‌ها و کشفیات جدید روبروست. این رشد هنگامی ناگسستنی خواهد بود که عقاید منسوخ گذشته پس از انجام وظیفه تکاملی خود با بصیرت و فراست جای خود را به عقاید نوین دهند و با دستیازی به استبداد، آنچه جوان و نوین است پایمال نکنند.

سنن و رسوم اجتماعی با همه اهمیت خود هنگامی دمکراتیک خواهند بود که وظیفه طبیعی خود را که عبارت از انتقال دانش و تجارب گذشتگان به نسلهای آینده است انجام دهند، تا نسل آینده بدون تکرار اشتباهات آنان از تجارب گذشتگان استفاده کند. سنتها و رسوم وقتی مانع از امکان انتخاب آزاد برای نسل آینده شوند، زهری هستند برای دمکراسی. سنت گرایان را عادت بر این است که آنچه خارج از سنت است نشناسند. آنان توانائی قضاوت در مورد امور خارج از سنت را از دست داده‌اند. برای مثال، تکامل میکروسکوپ با تخریب نمونه‌های ابتدائی آن حاصل نشده، بلکه تکامل آن با نگهداری و بهبودی نمونه‌های ابتدائی و تطبیق آن با پیشرفت دانش بدست آمده است. میکروسکوپ زمان پاستور، محقق امروزی را قادر به بررسی ویروسها و تحقیق در مورد آن نمیکند. حال فرض کنیم که میکروسکوپ زمان پاستور قدرت و گستاخی ممانعت از پرورش میکروسکوپ الکترونیکی امروزی را دارا باشد!

جوانان هیچ خصومتی نسبت به سنتها نخواهند داشت و آنها را محترم خواهند شمرد مشروط براینکه به آنها آزادی انتخاب داده شود تا هرآنچه را که مطابق با شرایط روز و قابل استفاده است بپذیرند و آنچه را منطبق با واقعیتهای زمان آنان نیست رد کنند. این فرایند دائمی است و جوانان امروز که افراد فردا هستند، باید آمادگی پذیرش چنین برخوردی را از سوی فرزندان خود نیز داشته باشند. تبدیل دمکراسی قبل از جنگ به دمکراسی واقعی و کامل بمعنی آن است که توده مردم بجای قدرت ناقص و پاره پاره، قدرت واقعی برنامه ریزی زندگی خود را داشته باشند. در دمکراسی واقعی، سرشتن نامعقول اراده مردم جای خود را به فرایند معقول اجتماعی میدهد. لازمه این تحقق خودآموزی مردم به توانائی

دستیابی به آزادی بجای توقع بچگانه دریافت آن است بمثابه دریافت هدیه ای از شخصی. اگر دمکراسی مصمم به از بین بردن زمینه دیکتاتوری در توده مردم باشد، ابتدا باید قابلیت خود را برای ریشه کنی فقر و ایجاد استقلال منطقی در افراد جامعه تثبیت کند.

عقیده من این است که در دمکراسی اروپائی از آنچه واقعاً دمکراسی است بسیار قلیل و از آنچه اضطراری و اجباری است بسیار زیاد بهمراه داشت از اینرو نیز در جنگ با دیکتاتوری مغلوب گشت. تعلیم و تربیت در دمکراسی اروپائی با ترس از هر آنچه زنده است آغشته بود. دمکراسی بمثابه حالت خاتمه یافته آزادی و نه فرایندی که بی وقفه رشد میکند و مسئولیت توده هاست نگریسته میشود. حتی در حکومت‌های دمکراسی، مردم به اطاعت کورکورانه از آمر تعلیم داده میشوند. حوادث پرفاجعه بما آموخته است که مردم طوری بار آمده اند که کورکورانه مطیع چیزی شوند که آنانرا از آزادی خود محروم کند. آنان نماینده آزادی را میکشند و بدنبال دیکتاتور راه میافتند!

من متبحر در امور سیاسی نیستم ولی دانش پژوهی هستم با احساس مسئولیت اجتماعی. این احساس مسئولیت مرا وادار میکند آنچه را که صحیح بنظرم میآید بیان کنم. اگر نظرات علمی من موجب بهبود وضع مردم شود کوشش من به ثمر رسیده است. وقتی دیکتاتوری درهم شکند و فروریزد جامعه بدنبال حقیقت خواهد گشت هرچند که این حقیقت ناخوشایند باشد. این حقایق که مبین علل هرج و مرج فعلی جوامع است چه مردم بخواهند و چه نخواهند روشن خواهد شد. یکی از این حقایق این است که ریشه دیکتاتوری در ترس غیرمنطقی توده ها از زندگی است. کسی که این حقایق را شرح دهد، بدون تردید در معرض خطری عظیم خواهد بود.*

ولی او شتابی برای قبولاندن اجباری حقایق به توده ها ندارد. او برای قبولاندن حقایق به مردم به جبر و زور نیز نیازی ندارد. او میتواند صبر کند قدرت او

* گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد (حافظ)

دانش او به حقیقت انسان است و هر چقدر که این حقایق تلخ باشند در هنگام بحران، اراده مردم برای زیست آنان را مجبور به قبول واقعیات خواهد کرد. دانشمندان وظیفه دارند که برای حفظ حق آزادی بیان و برای ابراز عقاید خود تحت هر شرایطی پافشاری کنند. آنان این حق را نباید به کسانی واگذار کنند که هدفشان خفه کردن زندگی است. همان گونه که سرباز در دفاع از کشور بیای شهادت میرود دانشمندان هم در حفظ حق بیان آنچه را که صحیح میدانند و به آن معتقدند عنداللزوم باید از جان خود بگذرند.

مسئولیت غیر قابل انکار پزشک و معلم این است که وظیفه خود را بدون توجه به نیروی ارتجاعی که مصمم به ایجاد خفقان و جلوگیری از آزادی است انجام دهد و از اعتمادی که به آنان شده سوء استفاده نکنند. اینان نباید از هیچ گونه ایدئولوژی که مغایر با علوم پزشکی و تعلیم تربیت است دفاع کنند.

کسانی که خود را آزادیخواه معرفی کرده ولی با این وظیفه و حق دانشمندان، متخصصین، پزشکان، معلمین و نویسندگان مخالفت میورزند در زمره ریاکاران و یا قربانیان تفکر نادرست هستند. استواری در نظرات متکی بفرایند زندگی، پیروزی بر علیه دیکتاتوری را تسجیل میکند. انسان جاهل بیچاره است و دیکتاتوری بر سیاهی جهالت انسان رشد میکند. بیچارگی ناشی از جهالت زمینه باروری برای رشد دیکتاتوری است. یک سیستم اجتماعی را نمیتوان دمکراتیک نامید مگر آنکه از بحث و برخورد با مسائل اساسی و جوابگوئی به آنها ترس و ابائی نداشته باشد، هر چند که این جوابها و راه حلها نوین و غیرمنتظره باشند. در غیر این صورت این سیستم اجتماعی با کوچکترین حمله از طرف کسی که به مقام دیکتاتوری چشم دوخته است شکست خورده و سازمانهایش بهم میریزد همانگونه که این وضع در اروپا بوقوع پیوست.

هنگامیکه مذهب مانع از آزادی علم و در نتیجه مانع از رقابت آزاد در تعبیر و شناخت فرایند زندگی باشد به دیکتاتوری تبدیل میشود. برای یکبار باید با صراحت معلوم کرد آیا خداوند یک نقش ریشدار قدرتمندی است که هر چه

بخواهد میکند و یا اینکه خداوند نمودی از قوانین ذاتی جهانی و کهکشانی است که همه چیز را سامان میدهد. فقط در صورتی میتوان بین علم و دین تفاهم برقرار کرد که خداوند و قوانین ذاتی و طبیعی منطبق باشند. از دیکتاتوری کسانی که مدعی نمایندگی خدا در زمین اند تا کسانی که میخواهند نقش خدا را در زمین بازی کنند قدمی بیش نیست.

اخلاقی که تمایلات طبیعی زندگی را با فاحشگی یکسان انگارد به دیکتاتوری مبدل میگردد. چنین اختلاطی شادی و عشق طبیعی را خواه و یا ناخواه مانع میگردد. عنوان غیر اخلاقی دادن به کسانی که بجای قوانین اجباری و غیرطبیعی بر طبق قوانین درونی و طبیعی خود رفتار میکنند گناه نابخشودنی است. زن و مرد نه بعلت شعیره دینی بلکه بدلیل علاقه به همسری عنوان زن و شوهر میگیرند. قوانین ذاتی و طبیعی و نه قوانین مصنوعی سنگ زیربنای آزادی واقعی هستند. ریاکاری اخلاقی خطرناکترین دشمن اخلاق ذاتی و طبیعی است. با وضع قوانین اخلاقی اجباری و خشک نمیتوان بجنگ ریاکاری اخلاقی رفت. ولی با علم به قوانین طبیعی حاکم بر فرایند جنسی میتوان این مبارزه را عملی کرد. لازمه رفتار نیک و ذاتی آن است که فرایند زندگی و جنسی بطور طبیعی و آزاد رشد کند. روابط جنسی بیمارگون و اخلاق اجباری با یکدیگر مرتبط و بموازات هم پیش میروند.

مردم کمترین مقاومت را در برابر فشار و زور نشان داده و تسلیم می شوند. وادار کردن اطفال به رعایت مقررات و نظم با اعمال زور آسانتر از بکاربردن تشویق و ابتکارات و روش های انسانی است. خود را همه دانا دانستن، و رهبر فرستاده خدا معرفی کردن و درمورد روش اندیشیدن و عمل کردن مردم فرمان و حکم دادن، از پانهادن در مباحثه منطقی و شرکت در برخورد عقاید آسانتر است. اصرار بر رعایت قانونی احترام و عشق، از جلب دوستی از راه رفتار انسانی آسانتر است؛ فروختن استقلال فردی بخاطر امنیت مادی، از زندگی مستقل و با مسئولیت و «آقای خود بودن» آسانتر است. تحکم به زیردستان از

هدایت کردن و محترم دانستن آنان سهل تر است. از اینرو دیکتاتوری عموماً از دمکراسی واقعی آسان تر است. بهمین جهت نیز رهبر دمکرات ضعیف النفس به قدرت دیکتاتورها حسد ورزیده و میکوشد بطرق نامناسب از آنان تقلید نماید. طرفداری از آنچه در بین عوام متداول است سهل تر از پافشاری بر حقیقت است. بنا بر آنچه گفته شد، آنهایی که بفرایند زندگی اعتقاد و ایمان ندارند و یا این ایمان را از دست داده اند، از زندگی میترسند و در نتیجه بقبول دیکتاتوری تن در میدهند.

آنچه زنده است ذاتاً فرایندی منطقی دارد، ولی هنگامیکه از رشد طبیعی آن ممانعت شود این فرایند تحریف شده به کژی میگراید. وقتی فرایند زندگی به کژی گرائید، واهمه و ترس پدید میآید. از اینرو فقط دانش به مراحل تکاملی زندگی است که ترس را برطرف می کند. دنیای ما از راسته زندگی طبیعی بیرون افتاده است. صرفنظر از مبارزات امروزی که قرنهای آینده را شکل میدهد، علم بزندگی از قوای نهمی کننده حیات قویتر و از هر شکل خودکامگی نیرومندتر است. گالیله اساس تکنولوژی امروز را بنا نهاد نه نِرو (Nero)؛ پاستور برضد بیماریها جنگید نه ناپلئون؛ فروید به کندوکاو در اعماق انسان دست زد نه شیکلگروبر (Schicklgruber). اینگونه دانشمندان اند که زندگی راستین ما را تضمین کرده اند. ولی عده زیادی، از کشفیات این مردان بزرگ برای نابودی زندگی سوء استفاده کرده اند. بهرحال ریشه های علوم بی نهایت عمیقتر از هر آشوب فاشیستی موقتی است.

ویلهم رایش

نیورورک

نوامبر ۱۹۴۰